

## امارت بنی عباد در اندلس از آغاز تا سقوط

دکتر ستار عودی<sup>۱</sup>

منیرالسادات موسوی<sup>۲</sup>

### چکیده

در پی مرگ حکم المستنصر - آخرین امیر مقتدر امویان - اندلس به سرایش سقوط افتاد؛ تا در عصر آخرین خلیفه‌ی اموی هشام المؤید، آثار فروپاشی خلافت امویان آشکار شد. دولتی که در غرب جهان همپای خلافت شرقی عباسیان اعتبار و قدرت داشت، به ناگاه فرو ریخت، و فرمانروایانی که زیر لوای امویان در اندلس حکومت می‌کردند، علم استقلال برافراشتند. ملوک الطوائفی بودند که هر کدام تحت نفوذ و قدرت قبیله و یا خاندانی از اعراب و یا بربرهای غرب و جنوب اندلس بودند. یکی از این خاندان‌ها بنی عباد بود که توانست امارتی قدرتمند به وجود آورد؛ اما این امارت نیز نه تنها نتوانست عظمت خلافت امویان را حفظ کند، بلکه طبق شواهد تاریخی، نقش عمده‌ای در از هم گسیختن رشته‌ی اتحاد اسلامی در اندلس داشت.

**واژگان کلیدی:** اندلس، ملوک الطوائف، مسلمانان، مسیحیان، قشتاله، مرابطون،

بنی عباد، بربر

۱. گروه تاریخ، دانشنامه‌ی جهان اسلام، تهران، ایران.

۲. گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام خمینی(ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرری،

[mousavimsadat@yahoo.com](mailto:mousavimsadat@yahoo.com)

## مقدمه

از آنجا که تاریخ اسلام یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مقوله در تاریخ جهان است و بخش مهمی از تاریخ تمدن بشری را در قرون وسطی تحت تأثیر فتوحات و آموزه‌های خود قرار داده، و سهم عظیمی در تعیین مرزهای غرب و شرق جهان داشته‌است، در این مقال به بخشی از مرزها و حدود تاریخی و جغرافیایی جهان اسلام در سرزمین‌های غربی پرداخته‌شده و به طور اخص دوران پس از فروپاشی امپراتوری عظیم اسلامی امویان اندلس در منطقه‌ی غرب و اسپانیا و علل فروریزی آن مورد بررسی قرار گرفته است. زیرا این فروپاشی، علل مختلفی داشت. ضعف و ناتوانی آخرین خلیفه-شرعی و قانونی-اموی در حفظ اتحاد و انسجام امپراتوری اسلامی در این منطقه از جهان عاملی مهم بود؛ و از سوی دیگر شکل‌گیری دولت‌هایی کوچک که بر سر خوان از هم گسسته امویان اندلس نشستند، خود به تدریج عاملی شدند برای زوال کامل قدرت اسلام در غرب جهان. این دولت‌های کوچک در تاریخ اسلام ملوک الطوائف نام گرفتند؛ یکی از این ملوک طوائف، خاندان قاضی بن عباد بودند که به بنی عباد شهرت داشتند.

در این مقاله در پی پاسخ به این پرسش اساسی خواهیم بود که چرا دولت مقتدر امویان سقوط کرد و در پرسش دیگر به بررسی این موضوع می‌پردازیم که، آیا ملوک-طوائف که هر کدام داعیه‌ای از قدرت و حمایت قبیله‌ای را در عقبه‌ی حکومتی خود داشتند، در این فروپاشی سهیم شدند؟ اگر فرض را بر عدم توانایی ملوک مسلمان و عدم انسجام آن‌ها در حفظ موقعیت مسلمانان و سوق دادن سرزمین آنان به سرانجام سقوط بدانیم، کدام یک از حکام پیشگام این حادثه بوده‌اند؟ پاسخ به این پرسش را باید در بین دولت‌های مقتدری جستجو کرد که بیشترین موقعیت سیاسی و اجتماعی را در دوران ملوک الطوائف داشتند. با بررسی اجمالی که در مباحث آینده خواهد آمد، به نظر می‌رسد خاندان بنی عباد به عنوان مقتدرترین این ملوک سهم عظیمی در فروپاشی دولت اسلام در اندلس داشتند. پیش از آن که بحث در باب علل بروز و ظهور و سپس سقوط

این خاندان و ارتباط آن با سقوط اندلس اسلامی آغاز شود، مختصری از تاریخ و فتح اندلس بررسی خواهد شد.

## ۱. تاریخ و موقعیت جغرافیایی اندلس

اندلس (Andalucia) (اسپانیا). آندلس ناحیه‌ای است در جنوب کشور اسپانیا، رودخانه‌ی وادی الکبیر (Guadalquivir) آن را مشروب می‌سازد و رشته جبال سیرامورنا (Sierra Morena) و سیرانوادا (شیلر) (Sierra Nevada) در آن واقع است و به هشت ولایت تقسیم می‌شود. ناحیه‌ای است بسیار حاصلخیز که [فاتحان] مسلمان در سال ۹۲ هجری قمری، به سرداری طارق بن زیاد، غلام موسی بن نصیر، این ناحیه را به تصرف درآوردند و سپس بر تمام اسپانیا تسلط یافتند و چون سپاهیان اسلام ابتدا وارد ناحیه مزبور شدند، مورخان و نویسندگان اسلامی همه کشور اسپانیا را اندلس نامیدند (معین، ۱۳۷۱: ۵/۱۸۴).

شبه جزیره‌ی ایبری واقع در اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه و خلیج بیسکای واقع است. قبل از حضور مسلمانان در شبه جزیره‌ی ایبری، رومیان تا قرن پنجم میلادی بر اندلس حاکم بودند؛ لکن پس از زوال قدرت روم غربی، طوایف ویزیگوت و واندال به صورت مهاجم داخل شبه جزیره‌ی ایبری شدند و رومیان را اخراج کردند؛ به این ترتیب، هنگام فتوح مسلمانان، ساکنان آن گوت‌ها، واندال‌ها و بربرها بودند که تحت حکومت اشرافی کنت‌ها اداره می‌شدند. زبان آنان لاتینی بود و دین مسیحی داشتند. در زمان خلافت ولیدبن عبدالملک، سپاه اسلام به فرماندهی طارق بن زیاد از تنگه‌ای که افریقا و اروپا را از هم جدا می‌کرد، وارد سرزمین اسپانیا شدند، که پس از آن تنگه‌ی جبل الطارق نامیده شد (شکیب ارسلان، ۱۳۸۶: ۴۶-۴۵).

پس از ورود مسلمانان به شبه جزیره‌ی ایبری، اعراب قلمرو خود را در این جزیره، اندلس نامیدند. این کلمه تحریف شده واندالسیا (Vandalicia) است. این نام از ساکنان قدیم آن که واندال‌های مهاجم بوده‌اند، گرفته شده‌است (وات، ۱۳۷۱: ۲/۱۶).

حسین مونس می نویسد: مسلمانان لفظ اندلس را هم بر شبه جزیره ایبری هنگام فتح آن، و هم بر بخشی از پادشاهی غرناطه اطلاق می کردند. گفته می شود: اندلس بر تمام شبه جزیره ایبری، یعنی اسپانیا و پرتغال فعلی، اطلاق می شده است؛ زیرا مسلمانان در سال ۹۲ هجری قمری، به سرداری طارق بن زیاد، اندلس را به تصرف در آوردند، سپس بر قسمت اعظم شبه جزیره ایبری تسلط یافتند و از این جاست که بر تمام شبه جزیره ایبریا (Iberia)، اندلس می گفتند (مونس، ۱۳۷۵: ۲۲۱).

اندلس اسلامی با مساحتی حدود ۸۷۵۷۰ کیلومتر مربع در جنوب شبه جزیره ایبری در کنار دریای مدیترانه قرار دارد و از شمال به ایالت کاتالونیا (قطلونیه قدیم)، (Catalogne)، از جنوب به دریای مدیترانه و تنگه ی جبل الطارق، از مشرق به دریای مدیترانه و از مغرب به قشتاله (گالیسی) (Galieie) و پرتغال محدود است. کوه های سیرانوادا و سیرامورنا با جهت شرقی - غربی، در این منطقه کشیده شده و رود وادی الکبیر در این منطقه جاری است. آب و هوای اندلس اسلامی گرم و قسمتی از آن حاصلخیز و محصولاتش غلات و میوه و زیتون است. پرورش گاو و اسب در این منطقه معمول، و منابع معدنی آن مس، آهن، روی و سرب، و از قدیم مورد استفاده بوده است (قرچانلو، ۱۳۸۰: ۴۵۴/۲).

جرجی زیدان درباره ی جغرافیای اندلس می نویسد: جغرافی نویسان اسلام، اندلس را نیز جزو بلاد مغرب محسوب می دارند زیرا در موقع فتح اندلس، آن کشور تابع دیار مغرب بوده است. به هر حال، اندلس یا اسپانی کشور بزرگی است که پایتخت آن قرطبه است و حدود آن نیز مشهور می باشد. از شهرهای مهم آن: جیان. طلیطله، استجه و ریّه است، و از بنادر مهم آن شنترین، مالمقه و جبل الطارق می باشد (زیدان، ۱۳۸۹: ۲۵۰).

ساکنان اندلس پس از فتوحات اسلامی، بجز مردم بومی، عرب ها و بربرها بودند که از شرق و افریقه به آن جا رفته بودند. بومیان بیشتر مسیحی بودند که دین خویش را وانمی گذاشتند. گروهی از ایشان را مسیحیان مستعرب می گفتند که به دین خویش بودند؛ اما به

زبان و رسوم عرب رغبت داشتند. یهودیان نیز ساکنان این سرزمین بودند که در دربار قرطبه حضور و نفوذ داشتند. یکی از مردان با نفوذ در دربار امویان حسدای شبروط بود، که مهماندار سفیران بیگانه بود... حسدای شبروط یک بار نیز به سفارت اندلس به نزد پادشاه ناوار رفت (ابراهیم حسن، ۱۳۹۱: ۹۱۱).

فتح سرزمین اندلس در زمان خلفای بنی امیه‌ی شام انجام شد و والیان آن را اداره می‌کردند. پس از سقوط خلافت بنی‌امیه در شام و روی کار آمدن بنی عباس، والیان قبلی اندلس آن را به صورت ریاست قبیله‌ای اداره می‌کردند. پس از آن که خلافت مسلمانان به دست عباسیان افتاد و آنان مشغول قلع و قمع بازماندگان بنی امیه بودند، جوانی جسور به نام عبدالرحمن از نوادگان هشام بن عبدالملک، دهمین خلیفه‌ی اموی، از تعصب عباسیان گریخت و به اندلس رفت. به شهر منکب وارد شد. توانست با همراهی و جلب حمایت اعراب ساکن شبه جزیره‌ی ایبری؛ همچنین گوت‌ها و بربرها در سال ۱۳۸ هجری قمری امارت امویان اندلس را تشکیل دهد (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۱۳۶؛ ۱/ ۳/۱۴۵).

هنوز پنج سال از بنیاد خلافت عباسی نگذشته بود که عبدالرحمان جوان، تنها بازمانده از کشتار امویان به دست عباسیان، که جان به در برده بود، در اسپانیا به قرطبه رسید و پس از یک سال (۱۳۹ هـ ق/ ۷۵۶ م) دولتی معتبر بنیاد نهاد و برای نخستین بار از پیکر خلافت عباسی یکی از ولایت‌های آن جدا شد. ولایت‌های دیگر به زودی از او پیروی کردند (حتی، ۱۳۴۴: ۵۵۷).

امویان، قرطبه را مرکز امارت خود قرار دادند؛ تا در تاریخ غرب جهان اسلام اهمیت فوق‌العاده‌ای یافت. از این رو، مورد توجه مورخان و جغرافی‌نویسان بوده‌است. یعقوبی می‌نویسد: تدمیر ناحیه‌ای است وسیع و آباد که در آن دو شهر است یکی از آن دو را عسکر و دیگری را لورقه گویند؛ سپس از آن جا رهسپار شهری می‌شوند که قرطبه گویند (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۱۳۲-۱/۱۲۳).

عبدالرحمن بن هشام بن عبدالملک، به عبدالرحمن الداخل لقب یافت و توانست امارت خود را به امپراتوری قدرتمندی تبدیل نماید. که تا سال ۴۲۲ هجری قمری در شبه

جزیره‌ی ایری درخشید. در این امپراتوری، شانزده حاکم اموی فرمان راندند، که از مقتدرترین آنان سه عبدالرحمن را می‌توان نام برد: عبدالرحمن اول (الداخل)، عبدالرحمن اوسط و عبدالرحمان‌الناصر. امویان اندلس توانستند حکومتی هم‌سنگ خلافت عباسیان ایجاد کنند، و از این رو بود که عبدالرحمن‌الناصر خود را خلیفه‌ی اموی اندلس خواند و خلافت غربی را ایجاد کرد (نعنعی، ۱۳۸۰: ۱۲۱-۸۷).

امپراطوری عظیم اموی اندلس نتوانست در دوره‌ی حاکمیت جانشینان عبدالرحمن -الناصر اقتدار اسلام در اندلس را حفظ نماید، قدرت امویان متوقف شد و در زمان هشام -المؤید - آخرین خلیفه‌ی قانونی و شرعی - به زوال رسید و در دوران مدعیان خلافت پس از او به طور کامل منقرض شد. حاکمان و والیان مناطق مختلف اعلام استقلال نمودند. آنان پیکره‌ی اندلس اسلامی را تکه تکه کردند و هر یک بر تکه‌ای مسلط شدند، و امارت نشین‌هایی به وجود آوردند که پس از آن هر امیر چشم به تکه‌ای دیگر که در حاکمیت امیری دیگر بود، دوخت. تا آن که این بخش - غرب جهان اسلام - در جنگ‌هایی که پس از این خواهد آمد، بخشی از پیکره‌ی امت اسلام محل نزاع بر سر قدرت حاکمانی قرار گرفت که هر یک خود را امیری مسلمان و مستحق خلافت امت اسلام در این منطقه می‌دانست. اندلس اسلامی به مدت یک قرن در نزاع بین ملوک طوایف دست به دست می‌شد، تا در نهایت، پس از مداخله‌ی نیروهای نظامی مغرب -مراکش - و حضور مرابطون اندلس مدتی بر پای ایستاد، اما با ضعف دولت مرابطون پس از مرگ امیر یوسف بن تاشفین، اولین امیر مقتدر و پایه‌گذار دولت مرابطون، دولت موحدون علیه مرابطون قد برافراشت، و در این نزاع‌های بی‌حاصل دولت و امت مسلمان اسپانیا تاب مقاومت نیاورد و از پیکره‌ی اسلام جدا شد.

مهم‌ترین امیرنشین‌های این منطقه، پس از فروپاشی خلافت امویان اندلس، به شرح ذیل است:

۱. در قرطبه، بنی حمود و بنی جهور (۴۲۶-۴۰۷ هـ.ق)
۲. در اشبیلیه، بنی عباد (۴۸۴-۴۱۴ هـ.ق)
۳. در بطلیوس، بنی الافطس (۴۸۸-۴۱۳ هـ.ق)
۴. در طلیطله، بنی الذنون (۴۷۸-۴۲۷ هـ.ق)
۵. در غرناطه و مالقه، بنی مناد (۴۸۳-۴۰۳ هـ.ق)
۶. در قرمونه، بنی برزال (۴۵۹-۴۰۴ هـ.ق)
۷. در سرقسطه و مرسیه. دانیه و جزایر، بنی تجیب و غلامان عامری (۴۸۸-۴۰۹ هـ.ق)
۸. در سرقسطه (نغر اعلی)، بنی تجیب و بنی هود (۴۳۱-۴۷۸ هـ.ق) (عنان، ۱۳۶۶: ۴۵۴-۴۵۰).

در دوران امپراطوری اسلامی، سرزمین اندلس به شش منطقه‌ی مهم تقسیم شده بود:

۱. قرطبه و نواحی آن که از لحاظ وسعت اراضی و منابع اقتصادی و اهمیت نظامی و سوق الجیشی و مرکزیت سیاسی و مقر خلافت اموی اهمیت معنوی داشت.
۲. طلیطله یا نغر اوسط
۳. اشبیلیه مرکز امارت بنی عباد بود که موضوع اصلی در این مقال است.
۴. غرناطه، ریّه، فرنتره
۵. بلنسیه
۶. سرقسطه یا نغر اعلی (عنان، ۱۳۶۶: ۱۲-۱۱/۲)

### امارت بنی عباد از ظهور تا سقوط

از آن رو که مقر فرمانروایی بنی عباد در اشبیلیه بود، ابتدا به بررسی موقعیت اشبیلیه می-پردازیم. سپس، دولت بنی عباد را به دلیل نفوذ و قدرت فرمانروایی و برتری که بر دیگر امیران مسلمان اندلس داشتند، در این مقال مورد بررسی قرار می‌دهیم و به عوامل ظهور و

بروز و سپس علل سقوط دولت آنان و نقشی که در تضعیف و سقوط دیگر امارات اسلامی داشتند، اشاره خواهیم کرد.

۱. **اشبیلیه (سویل) (Sevil-Sevilla)**. نام قدیم آن را هیسپالیس گفته‌اند. در جنوب غرب اسپانیا قرار دارد. در دوران اندلس اسلامی از مناطق مهمی بوده‌است که المدینه- المنبسطه (به معنای شهر گسترده) گفته می‌شده‌است (حمیری، ۱۹۸۴: ۵۸). قبل از اسلام در دست رومیان و سپس گوت‌ها بوده‌است. در سال ۹۴ هجری قمری / ۷۱۲ میلادی موسی بن نصیر بعد از فتح قرمونه به اشبیلیه آمد، و پس از یک ماه محاصره، آن را فتح کرد. بعد از رفتن موسی گوت‌های اشبیلیه بر ضد مسلمانان قیام کردند. مردم لبله و بجه هم به آنان پیوستند و هشتاد نفر از مسلمانان را کشتند. چون خبر به موسی بن نصیر رسید، پسرش عبدالعزیز را با سپاهی به اشبیلیه فرستاد تا دوباره آن را فتح کردند. عبدالعزیز اشبیلیه را از آن رو که در نزدیک دریا بود، پایتخت خود قرار داد. با دختر رودریک پادشاه گوت‌ها (به روایت دیگر، همسر بیوه‌ی پادشاه) ازدواج کرد و محل زندگی خود را در دیر سانتاروفینا قرار داد و آن شهر را از نظر تجاری و صنعتی رونق داد و این اصلاحات او مایه‌ی رنجش حسودان شد. او را متهم کردند که قصد استقلال اسپانیا را از خلافت شام دارد. سرانجام در ماه رجب ۹۷ هجری قمری جماعتی از سپاهیان به او حمله کردند و در هنگام نماز در یکی از مساجد اشبیلیه [او را] کشتند. در سال ۱۴۳ هجری قمری به رهبری رزق‌بن نعمان شورشی در اشبیلیه در گرفت که عبدالرحمن الداخل به اشبیلیه لشکر کشید و آنجا را از شورشیان گرفت (قرچانلو، ۱۳۸۲: ۴۵۹ / ۲).

شهر اشبیلیه در دوران اسلامی آمیزه‌ای از عربها، مولدین و مسیحیان مستعرب (مسیحیانی که در دین خود مانده اما روش زندگی عربی را برگزیده بودند) بود. شماری از خاندان‌ها اصیل عرب که صاحب ثروت و قدرت بودند، در اشبیلیه می‌زیستند و از این رو، محل کشاکش و شورش‌ها بود. در زمان امیر عبدالله بن محمد اموی در اشبیلیه شورش برپا شد. امیر عبدالله پسرش مطرف را به اشبیلیه فرستاد، وی شورش را سرکوب



کرد. اشبیلیه تنها محل نزاع نبود بلکه به دلیل بزرگی و ثروت و نزدیکی به قرطبه مورد توجه خلافت اموی بود. پس از فروپاشی امویان، بنی عباد در اشبیلیه حکومت یافتند (الاحاطه، ۱۹۵۶: ۱۰۳-۱۰۲؛ عنان، همان: ۷۲-۵۳/۱).

اشبیلیه توانست سیادت خود را بر دیگر مناطق خارج از منطقه‌ی غربی اندلس گسترش دهد. این منطقه از لحاظ اقلیمی و سیاسی منطقه‌ای است که پس از تزلزل قدرت امویان و پس از آن فروپاشی عامریان، خود را از آشوب‌های قرطبه، یعنی مرکز خلافت اندلس، دور نگه‌داشت. قاضی ابوالولید اسماعیل بن عباد در این زمان سکاندار قضاوت اشبیلیه بود و در سکوت و آرامش زعامت این منطقه‌ی وسیع را در دست گرفت. او که در زمان المنصور العامری، حاجب و وزیر امویان، قضاوت اشبیلیه را به دست آورده بود، فرزندان‌ش نیز توانستند تا پایان عمر ملوک الطوائف در اشبیلیه فرمانروایی کنند (همان‌جا).

## ۲. اصل و نسب بنی عباد

بنی عباد را از قول علمای انساب (نسب شناس) به قبیله‌ی لخم نسبت داده‌اند. مؤسس دولت ایشان قاضی ابولقاسم محمد بن اسماعیل بن قریش بن عمرو بن اسلم بن عمرو بن عطف بن تمیم، بود. عطف جد ایشان از مردم حمص شام بود که در زمره سپاه بلج‌بن بشر القشیری در عصر فتوحات وارد اندلس شده بود و در روستای بومین در نزدیکی شهر طشانه (Tocina) از توابع اشبیلیه مقیم شده بود. طشانه شهری بود واقع در کرانه‌ی رود وادی الکبیر که از لحاظ وضعیت طبیعی به شهر حمص شام شباهت داشت و آن را گاه حمص اندلس گفته‌اند (عنان، همان: ۲۹-۲۸/۲).

## ۳. چگونگی قدرت یافتن بنی عباد

پس از آشوب در سراسر اندلس به دلیل انقراض خلافت امویان، و آشوب در قرطبه مرکز خلافت اسلامی در اندلس، و تسلط اقوام بربر به سرکردگی بنی حمود، که مصمم بودند به اشبیلیه وارد شوند، مردم به منظور جلوگیری از هر نوع خشونت، بنی حمود، با آنان پیمان بستند که به نام بنی حمود خطبه بخوانند و مالی به او و سپاهش پردازند و قاضی بن

عباد فرمانروایی اشبیلیه را به دست بگیرد. بدین ترتیب، قاضی ابوالقاسم بن عباد زعامت شرعی و قانونی اشبیلیه را در دست گرفت و بساط بربرهای بنی حمود، از اشبیلیه و قرطبه برچیده شد (عنان، همان: ۲/ ۳۶).

قاضی بن عباد که به ذوالوزارتین (قاضی و حاکم) اشبیلیه ملقب شد، به آرامی مخالفان خود را از صحنه قدرت خارج کرد و همزمان با خرید بردگان و فراهم آوردن مردان جنگی و جمع آوری سلاح، در قدرتمند شدن اشبیلیه کوشید، زیرا می دانست بنی حمود و یاران بربر ایشان مترصد فرصت برای قدرت یافتن مجدد بر اشبیلیه هستند. پس به ناحیه‌ی غربی اندلس که در آن جا رقیبی برای خود نمی یافت چشم دوخت و با بنی الافطس، حاکمان بطلیوس (Badajoz)، به جنگ پرداخت. قاضی ابن عباد، در عین خصومت با بربرها، با بنی برزال، حاکمان قرمونه، که بربر بود، پیمان دوستی بست و بنی برزال که از جانب بنی حمود بیمناک بودند، دست دوستی ابن عباد را فشردند. چندی از این پیمان نگذشته بود که بین بنی الافطس حاکمان بطلیوس، و بنی عباد بر سر حاکمیت بر شهر بجه (Beja) اختلاف افتاد. ابن عباد پسر خود اسماعیل را با لشکری به جنگ بنی الافطس روانه کرد و همپیمان بربر آنان بنی برزال نیز با لشکری به کمک آنان شتافتند. دو نیروی همپیمان شهر بجه را از بنی الافطس گرفتند و مردم شهر را کشتار نمودند. چهار سال بعد نیز بین بنی الافطس و بنی عباد جنگ در گرفت؛ اما این بار بنی الافطس از همزادان بربر خود سپاهی عظیم گرد آورده بودند، در سال ۴۲۵ هجری قمری در جنگ با بنی عباد، شکستی سنگین بر آنان وارد کردند (ابن عذارى، ۱۹۵۱: ۱۹۶-۱۹۴ / ۳).

اتحاد بنی برزال و بنی عباد دوام بسیاری نیافت، زیرا اختلاف بر سر منطقه‌ی قرمونه (Carmona) که به منزله‌ی دژ شرقی اشبیلیه بود، این روابط را تیره کرد. ابن عباد فرزند خود اسماعیل را با سپاهی عظیم به قرمونه فرستاد و اسماعیل با حمله‌ای سریع قرمونه را تصرف کرد و از آنجا به شهر اسیجه (Ecija) در شرق قرمونه حمله کرد و آنجا را تصرف نمود. بنی برزال از همتایان بربر خود بنی مناد، ادریس المتأید حاکم مالقه،

و بادیس بن حبوس حاکم غرناطه یاری طلید و اینان که خود از توسعه طلبی بنی عباد بیم داشتند، به یاری بنی برزال شتافتند. بین سپاه عظیم بربرها و سپاه اشبیلیه جنگی سخت در گرفت و اسماعیل ابن عباد شکست خورد و کشته شد (همان: ۳۱۵-۴۵).

شکست بنی عباد در این جنگ، برای قاضی ابن عباد تحمل شدنی نبود، از این رو، پسر دیگر خود را مقام سپهسالاری داد و او تا زمان مرگ پدر در سال ۴۳۳ هجری قمری، در این مقام بود. بنی عباد بی وقفه در پی سلطه بر دیگر مناطق اندلس بودند. آنان در اندیشه‌ی توسعه طلبی و ایجاد درباری قدرتمند به سر می بردند. به همین دلیل، حکومتی با صبغه‌ی پادشاهی و درباری با شکوه فراهم آوردند؛ اما هرگز نتوانستند حکومتی مقتدر تشکیل دهند. تنها توانستند قدرتی بر اساس تعصب قبیله‌ای و موروثی تشکیل دهند (همان‌جا).

مؤسس حقیقی دولت بنی عباد را می توان محمد بن اسماعیل بن عباد دانست؛ اما معروف ترین حاکم بنی عباد را می توان المعتض بالله دانست. وی ابو عمرو عباد بن محمد بن اسماعیل بود که ابتدا فخرالدوله لقب داشت، سپس به المعتضد ملقب گردید. و هنگام امارت یافتن، جوانی بیست و شش ساله بود که قدرت و سطوت نیز داشت (عنان، همان: ۲/۳۶).

المعتضد بالله، کار فرمانروایی خود را با قتل حبیب، وزیر پدرش، آغاز کرد. بسیاری از زعما و رؤسای پیشین را عزل نمود و به خواری افکند. از آن جمله بودند فقیه ابو عبدالله الزبیدی و ابو محمد عبدالله بن مریم همکاران جدش، قاضی بن عباد، در ریاست شهر. با این وصف، دیگر کسی از مردان نیرومند صاحب حسب و نسب در دستگاه فرمانروایی او نماند. سپس برای تصرف بلاد غربی با برخی امرای زبردست خویش نقشه‌ای طرح کرد و توانست سرزمین‌های غرب اندلس را تا سواحل اقیانوس اطلس زیر فرمان بنی عباد در آورد، از جمله‌ی این شهرها، لبله واقع در مغرب اشبیلیه و شمال شرقی ثغر ولبه بود که در اختیار ابو عبدالله محمد بن یحیی الیحصی ملقب به معزالدوله قرار داشت (ابن‌البار، ۱۹۶۳: ۱۳۰-۱۲۵/۲). پس از آن نیز در طمع دستیابی به دو امیرنشین ولبه و جزیره‌ی شلطیش در جنوب غربی لبله و روبه‌روی اقیانوس اطلس در مصب رود اودیل بود. پس

به آن جالشکر کشید و حاکم آن، ابوزید البکری، چاره‌ای جز مصالحه ندید و در زیر فشار سپاه المعتضد، املاک و کشتی‌های خود را به ده هزار مثقال طلا به المعتضد، فروخت و خود به قرطبه رفت. این حادثه در سال ۴۴۳ هجری قمری رخ داد (ابن عذاری، ۱۹۵۱: ۲۰۹/۳).

المعتضد بن عباد همچنان در پی توسعه‌ی قلمرو خویش امارت‌های کوچک را مورد حمله و تصرف قرار می‌داد. از جمله‌ی امارت نشین‌های کوچک غرب اندلس، امارت شنتمریه‌ی غربی بود که بر ساحل اقیانوس اطلس، در جنوب پرتغال، قرار داشت، و در دست محمد بن سعید بن هارون بود. المعتضد به سال ۴۴۳ هجری قمری به جنگ او رفت. سعید بن هارون قدرت مقابله با سپاه المعتضد را نداشت، مگر خویش را رها نمود و تسلیم المعتضد شد. پس از آن المعتضد توانست میرتله، یکی از شهرهای جنوبی بجه را از ابن طیفور بگیرد و چشم به امیرنشین شلب دوخت که در دست بنی مزین بود. المعتضد در شوال ۴۵۵ هجری قمری بر شلب حمله برد و با کشته شدن امیر آن‌جا المظفر عیسی بن محمد، به حاکمیت بنی مزین پایان داد (همان: ۲۹۹-۲۰۵/۳).

المعتضد قریب به بیست سال جنگ و ویرانی، توانست همه‌ی امارت‌های کوچک غربی اندلس را تحت تسلط خویش درآورد؛ پس از آن، چشم به امارت‌های شرقی دوخت. این امارات کوچک، در دست بربرها بود. مالقه و جزیره در دست بنی حمود قرار داشت، غرناطه در دست بنی زیری، ژنده در دست بنی یفرن و مورور در دست بنی دمر. شذونه و ارکش در دست بنی خزرون و امارت قرمونه در دست بنی برزال بودند. بنی عباد در آغاز کار با زعمای بربر پیمان دوستی داشتند و گاه با یکی علیه دیگری همپیمان می‌شدند، و گاه با هدایایی ارزشمند آنان را به هم‌پیمانی با خود دلگرم می‌ساختند؛ اما همیشه مترصد فرصتی بودند تا امارت آنان را تحت سلطه‌ی خویش درآوردند. بنابراین المعتضد در سال ۴۴۵ هجری قمری اولین مرحله از طرح خود را اجرا نمود. از هم‌پیمانان خود دعوت کرد تا در اشبیلیه به دیدار وی بروند. حاکم رنده، ابونوربن ابی قره، و

محمد بن نوح الدمری حاکم مورور، و عبدون بن خزرون حاکم ارکش، دعوت او را پذیرفتند و به اشبیلیه روانه شدند. المعتضد در قصرهای خویش از آنان استقبال نمود و در سومین روز از مهمانی دستور زندانی کردن آنان را صادر کرد، سلاح آنان را گرفتند و به زندان‌شان افکندند. دوتن از این امیران را کشتند و یکی از آنان را آزاد نمودند و مدتی بعد به قتل رساندند. المعتضد به مناطق تحت حاکمیت آنان حمله برد و آنجا را تصرف نمود و امرای مورد اعتماد خود را بر آنجا گماشت. از مهم‌ترین این امیرنشین‌ها، ایالت رنده و دژی استوار بود و در نهایت در سال ۴۵۷ هجری قمری به دست المعتضد افتاد (همان: ۲۰۸ و ۲۱۳-۲۱۲).

ایالت قرمونه، نزدیک مرز شمالی اسپانیا، که مانند دژی محکم برای اشبیلیه بود، در دست بنی برزال قرار داشت. المعتضد بارها در یورش‌ها به اراضی بنی برزال و جنگ‌هایی فرساینده‌ای که چند سال طول کشید، بربرها را نابود و منطقه را ویران نمود و در نهایت عزیزبن محمد بن عبدالله برزالی ملقب به المستظهر را ناچار به قبول تسلیم نمود. وی در سال ۴۵۹ هجری قمری از قرمونه بیرون آمد و شهر را به المعتضد تسلیم کرد و خود به اشبیلیه پناه برد و اندکی بعد در آنجا درگذشت (همان: ۳۱۲).

منطقه‌ی مهم مورد توجه المعتضد بالله، جزیره الخضراء (Algeciras) بود، که برای وی ارزش بسیار داشت و مترصد فرصتی برای دستیابی به آن به سر می‌برد. در آن زمان جزیره الخضراء دروازه‌ی جنوبی اندلس به شمار می‌رفت و تحت حاکمیت قاسم بن محمد بن حمود قرار داشت. المعتضد بالله سپاه خود را به آنجا گسیل داشت و از دریا و خشکی آنجا را محاصره کرد. مردم در تنگنا قرار گرفتند و چنان شد که قاسم بن محمد بن حمود از سردار سپاه بنی عباد، عبدالله بن سلام، امان خواست و تسلیم او شد و همراه خانواده‌اش به شهر المریه پناه برد. این واقعه در سال ۴۶۶ هجری قمری رخ داد (ابن عذاری، ۱۹۵۱: ۲۴۳-۲۴۲/۳).

وسعت مملکت بنی عباد و قدرت آنان، فرناندوی اول پادشاه قشتاله (کاستیل و Castile- Castilla) را به حسادت و ترس دچار کرد. او را بر آن داشت تا منطقه را از

دست بنی عباد خارج کند. از این رو چشم به این سرزمین‌ها دوخت و از اختلافات و نزاع‌های مکوک الطوایف بهره گرفت و در سال ۴۴۴ هجری قمری/ ۱۰۶۲ میلادی، با لشکری متشکل از سواران و تیراندازان، به قصد تصرف طلیطله (Toledo) رفت و در آن‌جا چنان کشتار و غارت نمود که حاکم آن المأمون بن الذنون در برابر هجوم سپاه او قدرت مقاومت نداشت، پس خواستار صلح شد و با پرداخت جزیه موقتاً به تاراج طلیطله پایان داد (همان‌جا).

پس از مرگ فرنادو، قلمرو او بین سه پسرش تقسیم شد... دومین پسرش الفونس ششم بر رقباً [برادرانش] فائق آمد و بر تمام قلمرو پدرش استیلا یافت (چاپمن، ۱۹۳۱: ۷۱) و با استفاده از نفاق و چنددستگی مسلمانان، موفق شد تقریباً بر نیمی از نواحی شبه جزیره تسلط یابد (مونس، ۱۹۶۳: ۲۶).

اگرچه وضعیت جغرافیایی برای مسلمانان مشکل‌ساز بود، تأثیر چندانی بر مسیحیان شمال نداشت (ابن عذاری، همان: ۲۴۳-۲۴۲ / ۳)؛ آنان به این مناطق و آب و هوا آن‌جاها خو گرفته بودند و طبیعت سخت شمال نیز بر اخلاق و منش آنان تأثیر نموده بود، چنان‌که ابوالفداء می‌نویسد: "آنان مردمی فرومایه و اهل غدر و دنائت اخلاقی بودند و معیشتی شبیه بهائم داشتند" (ابوالفداء، ۱۸۴۰: ۱۷۰).

#### ۴. اوضاع داخلی مملکت بنی‌عباد

در باب سیاست مملکت‌داری، المعتضد بن عباد را پیرو خلفای عباسی می‌دانند، و در باب فضایل و شجاعت وی بسیار گفته‌اند؛ اما آنچه این فضایل را تیره و تار می‌سازد، اقدام المعتضد بالله به کشتن فرزند خویش اسماعیل است. ابن عذاری به نقل از ابن حیان معاصر المعتضد، این واقعه را به طور کامل بیان و آن را این‌گونه کرده است: در پی حکم صدور فرمانروایی بر سپاه برای حمله به قرطبه از سوی المعتضد برای پسرش اسماعیل، وی از حکم پدر سرپیچی نمود و دلیلش آن بود که این سپاه و امکانات برای چنین حمله‌ای مناسب نیست، پس مقداری از خزاین و اموال وی - خزانه‌ی ابن عباد - را

برداشت و همراه مادر و زن و فرزند و همچنین وزیر پدرش، بزلیانی، از اشبیلیه به جریره - الخضراء رفت. حاکم آن جا ابن ابی حصار او را پذیرفت و در نهان المعتضد را از ورود اسماعیل به قصرش خبردار نمود و پیام داد که اسماعیل از کرده‌ی خود، پشیمان است و درخواست عفو دارد. المعتضد در ظاهر او را بخشید؛ لکن پس از بازگشت وی به اشبیلیه او را دستگیر و زندانی نمود و در نهایت کشت (ابن عذاری، همان: ۲۴۹-۳/۲۴۴).

عبدالله عنان، به نقل از ابن بسام در الذخیره، می‌نویسد: المعتضد بالله، سرهای کشتگان از امیران را در گنجینه نگاه می‌داشت، از جمله سرهای ابن خزرون و یحیی بن علی بن حمود... و چون اشبیلیه فتح شد و المعتمد بن عباد خلع گردید - مرابطون بر سرزمین اینان مسلط شدند - این سرها را در جوال‌ها و ظرف‌ها یافتند (ابن بسام، ۱۹۳۹: ۲۴۰؛ عنان، همان: ۲/۵۲).

در باب شکوه و جلال دربار بنی عباد گفته اند: قصرهای بنی عباد در تاریخ و شعر اشتهار دارند. در اشبیلیه پایتخت بنی عباد چند قصر وجود داشت، از جمله "قصر المبارک" در شرق نهر وادی الکبیر که از بناهای عصر المعتضد بن عباد است و دیگری قصر الزاهی است که المعتضد بنا نهاد و پس از وی پسرش المعتمد برای محافل لهو و لعب خود اختیار کرد. این قصر در کناره دیگر نهر وادی الکبیر بود. گرداگرد آن را باغ‌های خرم گرفته بود. ابو عمرو بن عباد، صاحب اشبیلیه، اهل ادب بود و در این فن براعتی داشت. شعر نیکو می‌گفت. اهل معرفت را دوست می‌داشت. من از شعرهای او دفتر کوچکی دیدم که شصت ورق داشت (ابن حزم، ۱۹۸۵: ۲۱۸-۲۱۷/۱).

در باب وزرا و مشاوران ابن عباد، آمده است: "در بین وزیران المعتضد بالله یا معاونان او مردی از مسیحیان مستعرب وجود داشت به نام سسندو داویدس. که بعدها نیز در دستگاه ملوک الطوائف شهره شد. اصل او از البیره **Alvira** در شمال پرتغال بود، که در هنگام حمله قاضی بن عباد به منطقه قلمریه به اسارت درآورده شد، در حالی که خردسال بود. قاضی بن عباد او را همراه دیگر غلامانش در قصر خود تربیت کرد و چون المعتضد به حکومت رسید و به توانایی‌های او آگاه شد، او را در زمره‌ی معاونان خود درآورد و به

او اعتماد نمود؛ اما مورد سعایت برخی درباریان قرار گرفت و سسندو از بیم جان از اشبیلیه گریخت و به فرناندو پادشاه قشتاله پناه برد و در تعیین روش سیاسی فرناندو با ممالک اسلامی نقش مؤثری داشت" (ابن عذاری، همان: ۲۸۵ / ۳؛ عنان، همان جا).

پس از مرگ المعتضد بالله - بعد از ۱۸ سال فرمانروایی در سال ۴۶۱ هجری قمری - پسرش محمد، ملقب به المعتمد علی الله، حاکم بر مملکت اشبیلیه شد. محمد المعتمد جوانی سی ساله بود که در شهر بجه در سال ۴۳۱ هجری قمری متولد شده بود. وی جوانی نرم خو، بود. در عرصه شعر و ادب درخشید؛ اما در امور سیاسی و نظامی درخشش چندانی نداشت. لذت جو و عیاش بود و در ایام حیات پدرش المعتضد بالله، والی شهر شلب (Silves) بود. نخستین اقدام المعتمد بن عباد پس از حاکمیت یافتن تسلط او بر شهر قرطبه است؛ بدین ترتیب که، در آن هنگام قرطبه در دست بنی جهور بود و از سوی بنی الذنون تهدید می شد. بنی جهور از المعتمد یاری خواستند. او نیز خلف بن نجاح و محمد بن مرتینی را به یاری بنی جهور فرستاد؛ اما طبق یک نقشه بر قرطبه مسلط شدند و دولت بنی جهور را پایان بخشیدند. بنی الذنون قصد تصرف قرطبه را داشتند. جنگ بین بنی عباد و بنی الذنون در گرفت، سراج الدوله فرزند المعتمد در جنگ و دفاع از قرطبه کشته شد. در نهایت، ابن عباد بر قرطبه مسلط شد (همان).

از دیگر پیروزی های المعتمد، فتح غرناطه است. المعتمد قبل از فتح غرناطه، شهر جیان (Jaen) را که مهم ترین شهر منطقه، غرناطه بود، تصرف کرد و این باعث شد که عبدالله بن بلقین، فرماندار غرناطه، برای حفظ مملکت خود دست به سوی مسیحیان قشتاله دراز کند و المعتمد نیز از الفونسوی ششم یاری گرفت و بر شهر مسلط شد. از شرایط این کمک آن بود که شهر در اختیار المعتمد باشد و ذخایر قلعه ی الحمرا از آن آلفونسو باشد. این معاهده آثاری زیان بار داشت؛ زیرا مسیحیان به تخریب اراضی غرناطه بویژه اراضی مرتفع آنجا دست زدند (اعمال الاعلام، ۱۹۵۶: ۱۶۰).



از دیگر فتوحات المعتمد، ضمیمه شدن شهر مرسیه (Murcia) به قلمرو ابن عباد بود. بدین ترتیب که، در آن زمان مرسیه، در دست عبدالرحمان بن طاهر، از زعمای مرسیه بود. آنان خود مرسیه را از دست خیران العامری گرفته بودند. اما عناصر ناراضی مرسیه، برای ابن عباد نامه نوشتند و او را به تصرف مرسیه ترغیب نمودند. المعتمد وزیر خود ابن عمار را که شاعری فصیح و در دربار پدرش نیز صاحب شوکت و اعتبار بود، برای تصرف مرسیه با سپاهی عظیم روانه کرد. ابن عمار علاوه بر تکیه بر لشکر خود، با "کنت رامون برنگر" امیر برشلونه (Barceloona) معاهده‌ای برقرار کرد که طبق آن، کنت برنگر در برابر یاری ابن عمار در فتح مرسیه، ده هزار مثقال زر بستاند و هر دو طرف برای انجام گرفتن تعهد خود، یکی از فرزندانشان را نزد دیگری به گروگان بگذارد. در مرحله اول حمله به مرسیه، به دلیل عدم پایداری دو طرف به تعهدشان، فتح ممکن نشد؛ اما در مرحله‌ی دوم، به سبب خیانت مردم شهر به حاکم خود - ابن طاهر - و گشودن دروازه‌ی شهر به روی سپاه ابن عباد. ابن طاهر دستگیر شد و فتح شهر در سال ۴۷۱ هجری قمری کامل. ابن طاهر پس از مدتی آزاد شد و به بلنسیه رفت (همان‌جا).

ابن عمار مدتی پس از اداره‌ی امور مرسیه، قصد استقلال داشت؛ اما ابن رشیق که در سپاه او بود و خود را فاتح اصلی مرسیه می‌دانست، با توطئه‌ای شهر را از ابن عمار گرفت، او نیز مجبور به پناهندگی به دربار الفونسوی ششم شد؛ اما پس از چندی از الفونسو روی برگرداند و به دربار بنی هود در شهر سرقسطه (Zaragoza) پناه برد (عنان، همان: ۶۹). (۲/)

المراکشی در المعجب می‌نویسد: "پس از مرگ المقتدر بن هود، ابن عمار، از سوی پسر و جانشین او، به تصرف دژ شقوره فرستاده شد. فرمانروای شقوره ابن عمار را گرامی داشت و او را به درون دژ برد و در یک هجوم او را دستگیر و زندانی نمود. خبر به المعتمد رسید، وی با فرستادن هدایایی برای فرمانروای شقوره، ابن عمار را از وی خواستار شد... ابن عمار در نهایت به دست المعتمد بن عباد کشته شد. در سال ۴۷۷ هجری قمری او را در قصر المبارک به خاک سپردند". المعتمد در دوران زمامداری خود

توانست بزرگ‌ترین سرزمین ملوک الطوائفی را در نیمه‌ی جنوبی شبه جزیره‌ی اندلس به وجود آورد. چنان که مملکت او از شرق تا تدمیر و از غرب تا اقیانوس اطلس، و از جنوب به شمال وادی یانه (Guadiana) تا سرزمین فرنتره (Frontera) را در بر می‌گرفت. او توانسته بود بیشترین نواحی و اراضی طلیطله را از زمامدار بی‌کفایت آن، بنی الذنون بگیرد؛ اگر چه هنوز طلیطله در دست بنی الذنون بود، و حاکمان ناتوان آن باعث شدند که چشم طمع ملوک مسیحی قشتاله مدام به طلیطله باشد و از آن جزیه‌های گزاف بستانند (المراکشی، ۱۹۴۸: ۶۳؛ عنان، همان: ۷۴-۷۳ / ۲).

زمانی که طلیطله مورد هجوم و محاصره‌ی مسیحیان قشتالی قرار داشت، المعتمد نه تنها برای نجات طلیطله از دست القادر بن الذنون و هجوم مسیحیان به آن‌جا ناتوان بود، لکن در تعهد پرداخت جزیه‌های قبلی خود به مسیحیان همچنان متعهد بود. و این امر جسارت سفیر دربار مسیحیان را چنان بالا برد که در خلوص شمش‌های طلای المعتمد غش وارد دانستند، و فرستادگان المعتمد را تهدید به تصرف اشبیلیه نمودند. این امر چنان بر المعتمد گران آمد که دستور قتل سفیر یهودی آلفونسو را صادر کرد و سپاه همراه او را به زندان انداخت. اما همین امر نیز قدرت المعتمد را در نزد مسیحیان بالا نبرد، بلکه به فکر انتقام از او افتادند؛ پس آلفونسو با سپاهی عظیم راهی اشبیلیه شد و آن‌جا را محاصره کرد و با غارت و کشتار، المعتمد را مجبور به دفاع از سرزمین خود نمود (همان).

الفونسو همچنان بر تسلط خویش بر طلیطله ادامه داد و گستاخی را بدانجا رساند که برای المعتمد نامه نوشت و از او خواست شهر قلمریه (Coimbra) را به وی تسلیم کند؛ وگرنه بر سر او آن خواهد آورد که بر سر طلیطله آورده بود. این هشدار بود تا المعتمد به فکر یاری گرفتن از دیگر مسلمانان بیفتد. به همین دلیل نامه‌ای برای یوسف بن تاشفین امیر مغرب - در مراکش - نوشت و از او یاری خواست. امیر یوسف بن تاشفین درخواست یاری از سوی امرای اندلس را پذیرفت و در پاسخ به آنان از ایشان خواست شهر مرزی جزیره‌الخطراء را در خدمت او قرار دهند، برای این که پایگاه او و سپاهیان

باشد. المعتمد این درخواست را علی‌رغم مخالفت پسرش الرشید، پذیرفت. پسر امیر یوسف بن تاشفین، سپاهی عظیم به سرداری داوود بن عایشه به اندلس فرستاد. سپاهش در جزیره الخضراء ساکن شدند و به ساخت استحکامات پرداختند و راه‌ها را ایجاد و اصلاح نمودند. این امر در ماه ربیع الاول ۴۷۹ هجری قمری انجام شد (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۲۲۷/۳؛ حمیری، ۱۹۸۴: ۱۰۱-۹۷).

هنگامی که المعتمد به این امر - درخواست یاری از مرابطون - همت نمود و رأی صادر کرد، فرزندش الرشید بر او خرده گرفت که: "کسانی را که به اندلس می‌خوانی، پادشاهی از ما می‌گیرند و جمع ما را پراکنده می‌سازند". المعتمد در جواب گفت: "هرگز از من نخواه اندلس را دارالکفر نمایم و به دست قشتالیان بسپارم تا مرا بر منابر لعن کنند. چنان که دیگران را لعنت کنند. در نظر من شتربانی بهتر از خوک چرانی است" (حمیری، ۱۹۳۷: ۸۵-۸۴؛ عنان، همان: ۷۴/۲).

### ۵. چگونگی سقوط اشبیلیه و پایان دولت بنی عباد

چنان‌که گفته شد، مسیحیان اسپانیا که همسایگان صفحات شمالی و غربی مرزهای مسلمانان بودند، بی‌وقفه در پی ایجاد آشوب و ناامنی و دست‌اندازی به سرزمین مسلمانان بودند. آنان خود نیز در داخل سرزمین‌هایشان دچار اختلافات سیاسی و مذهبی بودند، ولی آن هنگام که پای منافعشان در میان بود و مسلمانان را دشمن مشترک احساس می‌کردند، دست از اختلاف برداشتند و به اتحادی مقدس متمایل شدند که بعدها جنگ‌های صلیبی و از دست رفتن همه‌ی سرزمین‌های اسلامی در اندلس را باعث شد، که بحث درباره‌ی آن‌ها در این مقال نمی‌گنجد. لکن آنچه مربوط به این بحث می‌باشد، جنگ‌های ملوک‌الطوایف مسلمان با مسیحیان اسپانیا و فرانسه است که از سرسخت‌ترین دشمنان مسلمانان بودند و به محض زوال قدرت امویان اندلس، آنان نیز برای بازپس‌گیری سرزمین‌های اسلام به دنبال فرصت بودند و جنگ‌های داخلی ملوک مسلمان این فرصت را به آنان داد. آلفونسوی ششم خطرناک‌ترین دشمن مسلمانان بود که توانست

ابتدا طلیطله را که به منزله‌ی سدی محکم در برابر تجاوزات وی بود، تصرف کند. و چون ملوک مسلمانان همچنان با هم در تعارض بودند، بنی عباد و برخی از [دیگر امرای مسلمان] با حاکم طلیطله خصومت می‌ورزیدند. [در چنین وضعی] بنی الافطس فرصت را غنیمت دیدند و بر شهر استیلا یافتند. قادرین ذولنون، حاکم طلیطله، سراسیمه از آلفونسوی ششم یاری طلبید... چون هیچ‌یک از امرای مسلمان او را یاری ندادند و قدرتمندترین آنان بنی‌عباد امیر اشبیلیه با آلفونسو پیمان بسته بود و به او جزیه می‌پرداخت، [طلیطله محاصره شد]. با طولانی شدن محاصره، مردم دچار سختی و برخی مجبور به مهاجرت شدند. سرانجام در محرم ۴۷۸ هجری قمری تسلیم مسیحیان شد (ابن الکردبوس، ۱۹۷۱: ۸۹-۸۴). پادشاه قشتاله، در پی تحکیم پایه‌های قدرتش در طلیطله، تجاوزات خویش را به سایر نواحی گسترش داد و چون طمع تصرف بلاد اشبیلیه را در سر داشت، خراج سنگینی را که معتمد بن عباد به او می‌پرداخت، نپذیرفت و پس از تهدید ابن عباد، آهنگ بلنسیه کرد... بدین سان، مردم بلنسیه گرفتار [ستم و تاراج] قشتالیان شدند. سپس گروهی از سپاه قشتالی به سوی سرقسطه تاختند و مسلمانان را مجبور به تسلیم نمودند. گروهی از سرداران قشتاله به سوی المریه تاختند. با وجود همراهی امیر غرناطه [باسپاه آلفونسو قشتالی]، این شهر نیز از تجاوز آنان در امان نماند (حمیری، ۱۹۸۴: ۱۰۱-۹۷).

سقوط طلیطله باعث شد، المعتمد بن عباد، امیر اشبیلیه، که از هر گونه پیمان و مودت با آلفونسو ناامید شده بود و سرزمین‌های خود را از دست رفته می‌دید، از قدرت نظامی سپاه مسلمانان در مراکش، کمک بخواهد و این سپاه قدرتمند که آماده‌ی کمک به دیگر سرزمین‌های اسلامی بود، مرابطون بودند به سرداری یوسف بن تاشفین. المعتمد بن عباد، به رغم مخالفت فرزند و بزرگان دربارش، تصمیم گرفت از مرابطون یاری بطلبد (عنان، همان: ۷۶/۲). پس برای این کار، نامه‌ای به یوسف بن تاشفین فرستاد و درخواست کمک خود را اعلام کرد. امیر یوسف ابن تاشفین سردار مرابطون، با فقهای دربار خود

مشورت کرد - و چون جواب موافق شنید- در پاسخ کمک به بنی عباد از آنان خواست که جزیره الخضراء را در اختیار سپاهیان او قرار دهد، تا پایگاه نظامی و اردوگاهشان باشد. ابن عباد نیز پذیرفت. در روز پنج شنبه نیمه‌ی ماه ربیع الاول سال ۴۷۹ هجری قمری، سپاه مرابطون به جزیره الخضراء وارد شدند. المعتمد بن عباد، فرزند خود عبدالله را به استقبال آنان فرستاد و آذوقه و طعام برایشان آماده نمود. مرابطون پس از آن به سوی اشبیلیه حرکت نمودند. نزدیک دروازه‌های اشبیلیه، المعتمد بن عباد خود به همراه اصحاب و سران لشکرش به استقبال یوسف بن تاشفین آمد. امیر یوسف بن تاشفین سه روز در اشبیلیه توقف کرد و برای دیگر ملوک الطوائف نامه نوشت و خواست تا برای جهاد در راه خدا به او ملحق شوند. نخستین کسانی که از سران طوائف به او پیوستند، عبدالله بن بلقین بن بادیس بن جبوس، امیر غرناطه، و برادرش تمیم بن بلقین، امیر مالقه، بودند. از دیگر امرایی که درخواست او را اجابت کرد، امیر المعتمد بن صمداح التجیبی بود، که به دلیل کهولت سن یا ترس از تجاوز مسیحیان به دژ لیط (الیدو) (Aledo)، پوزش خواست؛ اما پسر خود معزالدوله را با سپاهی عظیم به کمک او فرستاد (همان: ۳۳۳-۳۳۰/۲).

سپاه متحد اندلسی و مرابطی به سرداری المعتمد بن عباد در مقدمه‌ی لشکر و مرابطون در پی آنان حرکت کردند. این سپاه به دشتی در شمال سرزمین بطلیوس (نزدیک پرتغال امروزی) فرود آمدند. این دشت را که در یک سربالایی، تا قوریه (Coria) کشیده می‌شود، که زلاقه (Zallaka Sagrajas) گفته‌اند (همان‌جا).

خبر پیاده‌شدن سپاه مرابطون در شبه جزیره به آلفونسوی ششم پادشاه قشتاله رسید. او در این هنگام در سرقسطه بود و آن‌جا را در محاصره داشت. پس محاصره سرقسطه را رها کرد و به همه‌ی امرای آن سوی پیرنه نامه نوشت و همچنین نزد سانچورامیرز، پادشاه اراگون، سفیر فرستاد و او را به یاری خواند. سانچورامیرز هم در این زمان طرطوشه (Tortosa) را در محاصره داشت. به این ترتیب، سپاهی عظیم از جنگجویان داوطلب از ایتالیا و فرانسه به سوی او روان شدند. آلفونسوی ششم سردار خود البرهانس را که در

بلنسیه بود، فراخواند و خود سرداری این سپاه عظیم را برعهده گرفت و به سوی جنوب حرکت کرد. در مکانی در سی مایلی لشکرگاه مسلمانان اردو زدند. دو سپاه در مقابل هم صف آرایی کردند (نفع الطیب، ۱۹۶۸: ۵۲۷/ ۲). مورخان، تعداد سپاه مسیحیان را هشتاد هزار، و برخی روایات، پنجاه هزار، نوشته‌اند. همچنین روایات حاکی از آن است که سپاه مسیحی از لحاظ ساز و برگ جنگی بر سپاه مسلمانان برتری داشته‌است. یوسف بن تاشفین، طبق سنت جنگ‌های مسلمانان با کفار، ابتدا قبل از آغاز نبرد، برای آلفونسو پیام فرستاد که یا اسلام بیاورد و جزیه پردازد، و یا آماده‌ی جنگ باشد؛ و در پیام خود نوشت: "ای ادفونش، به ما خبر رسیده که تو بر ضد ما لشکر گردآورده‌ای. همواره آرزویت این بوده که ناوگانی داشته باشی و از دریا بگذری و به سرزمین ما آیی. اینک خداوند دعای تو را مستجاب کرده و مرا و تو را روبه‌روی هم قرار داده‌است. اکنون عاقبت دعای خود را خواهی دید و دعای کافران جز ضلالت هیچ نیست" (همان‌جا؛ عنان، همان: ۲/۳۳۲).

الفونسو، از این خطاب سخت به خشم آمد و نامه‌ای همه تهدید در پاسخ او نوشت. یوسف نیز در پاسخ او چنین عبارتی نوشت: "بزودی خواهی دانست که چه حادث خواهد شد" (ابن الاثیر، ۱۹۸۲: ۵۲/ ۱۰ و عنان، همان: ۲/ ۳۳۲).

الفونسو، برای تعیین روز جنگ خدعه‌ای اندیشید و در روز پنج‌شنبه برای المعتمدبن عباد، امیر اشبیلیه و سردار سپاه اندلسی، نامه نوشت که، فردا روز جمعه عید شماسست و پس از آن شنبه عید یهود است که بسیاری از آنان در لشکر ما جای دارند و پس از آن روز یک‌شنبه عید ما مسیحیان است؛ پس جنگ را در روز دوشنبه آغاز می‌کنیم. المعتمدبن عباد و یوسف بن تاشفین به خدعه، او پی بردند و طلایه‌داران لشکر خبر از تحرکات سپاه مسیحی آوردند. مسلمانان هم آماده‌ی پیکار شدند و آنچه منتظرش بودند اتفاق افتاد. صبح روز جمعه دوازدهم ماه رجب ۴۷۹ هجری قمری/ بیست و سوم اکتبر ۱۰۸۶ میلادی سپاه مسیحی حمله را آغاز کرد و نبرد رخ داد (ابن اثیر، همان: ۲/۲۹۶).

مقدمه‌ی لشکر قشتاله و اراگون، به سرداری آلبرهانس، بر مسلمانان حمله‌ای سخت بردند، چنان‌که نظم مقدمه‌ی سپاه اسلام را برهم زدند. فرماندهی سپاه اسلام را المعتمد بن عباد به عهده داشت. سلحشوران اشبیلیه با قدرت می‌جنگیدند. سردارشان چندین زخم برداشته بود و تعدادی از جنگجویان به سوی بطلیوس گریختند و تعدادی هم کشته شدند. در این هنگام آلفونسو خودش بر مقدمه، سپاه مرابطون که داوود بن عایشه سردار آن بود، حمله برد. در این زمان، یوسف بن تاشفین سپاهی از سلحشوران بربر به سرداری سیربن ابی بکر اللمتونی به یاری اندلسیان و مرابطون فرستاد و خود نیز با سپاهش به قلب لشکر مسیحی حمله برد. به زودی چهره‌ی جنگ دگرگون شد و جنگجویان مسلمان قوای خود را بازیافتند و فراریان به صفوف بازگشتند. جنگی سخت در گرفت. آلفونسو تا نزدیک خیمه‌ی مرابطون رسید و از خندقی عبور کرد. یوسف بن تاشفین از پشت به اردوگاه آلفونسو حمله برد. نگهبانان اردوگاه کشته شدند و لشکر آلفونسو از پشت سر مورد حمله قرار گرفت. طبل‌ها به صدا درآمد و لشکرگاه آلفونسو را به آتش کشیدند (ابن خلکان، همان: ۵/۲۹).

از قول پیدال، مورخ خاورشناس، در باب صدای طبل‌ها و اضطراب جنگاوران قشتالی، نوشته‌اند: "تا آن زمان لشکرهای اسپانیا با این بانگی که زمین را به لرزه می‌آورد آشنا نبودند. از سوی دیگر مرابطون (از سلحشوران مسلمان بربر که در مغرب به قدرت رسیده بودند و مراکش مرکز حکومت آنان بود) در صفوف به هم پیوسته استوار اقدام به جنگ می‌کردند و این شیوه‌ی جدیدی بود که سواران سلحشور مسیحی بدان عادت نداشتند" (عنان، همان: ۲/۳۳۳).

نبرد ادامه داشت. سپاه اندلسی قدرت یافته‌بود و کشتگان از هر دو سپاه فراوان بود. در این زمان، یوسف بن تاشفین گروهی چهارهزار نفره از نگهبانان سپاهپوست سپاه خود را به قلب لشکر آلفونسو فرستاد. یکی از جنگجویان بربر خنجری به پای آلفونسو زد. لشکر آلفونسو عقب‌نشینی کردند و پا به فرار نهادند. یوسف بن تاشفین دستور داد از تعقیب فراریان دست بردارند. و این چنین نبرد زلاقه به پیروزی مسلمانان و عقب‌نشینی سپاه

آلفونسو در سال ۴۷۹ هجری قمری منجر گردید (حمیری، ۱۹۳۷: ۸۵-۸۴). درباره‌ی این نبرد می‌نویسند: "از خوشبختی‌های مسیحیان این بود که یوسف بن تاشفین فاتح پیروزمند زلاقه پس از شکست دشمن، ناگاه خبر وفات فرزندش - امیر ابوبکر سیر - را برایش آوردند. یوسف مجبور شد از تعقیب مسیحیان منصرف شود و نتواند ثمره‌ای را که از این پیروزی حاصل می‌شد، یعنی استیلای بر طلیطله را به دست آورد" (وات، ۱۹۶۵: ۱۰۰-۹۹؛ عنان، همان: ۲/۳۳۷).

پس از نبرد زلاقه، آلفونسو پادگان دژ لییط (الیدو) را دو برابر کرد و به سردار خود گارسیا خمینس دستور داد برای انتقام از المعتمد بن عباد هرچه می‌تواند در اراضی لورقه و مرسیه آتش برافروزد؛ زیرا المعتمد بن عباد بود که بر او خروج کرد و مرابطون را به درون اندلس کشانید (ابن خلکان، همان: ۵/۲۹؛ عنان، همان: ۲/۳۳۸).

المعتمد بن عباد مشتاق بود تا استیلای حقیقی خود را بر مرسیه که در آن زمان در دست ابن رشیق بود، اعمال کند؛ پس با سپاه خود و لشکری که یوسف بن تاشفین در اختیار او گذاشته بود، به مرسیه حمله کرد. ابتدا به لورقه رفت؛ اما لورقه در برابر حمله، او پایداری کرد؛ پس به مرسیه رفت و آنجا را محاصره نمود؛ لکن ابن رشیق با مرابطون وارد مذاکره شد و توانست آن‌ها را قانع کند تا او را در سرزمینش به حال خود بگذارند. المعتمد بن عباد، پس از این، بدون هیچ دستاوردی به اشبیلیه بازگشت و خود به همراه چندتن از اصحابش به دیدار یوسف بن تاشفین به مغرب (مراکش) رفت و از او خواست برای رهایی دژ الیدو از شر پادگان الفونسو به کمک شان بیاید. امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین نیز به وعده‌ی خود عمل کرد (نفخ الطیب، ۱۹۶۸: ۵۳۱-۵۲۷/۲؛ ابن الاثیر، ۱۹۸۲: ۵۳-۵۲/۱۰؛ حمیری، ۱۹۸۴: ۹۴-۷۶). امیر یوسف بن تاشفین، پس از نبرد زلاقه، به بی‌کفایتی و اختلاف شدید ملوک الطوائف با یکدیگر پی برده و در پی فرصتی برای در اختیار گرفتن همه‌ی اندلس اسلامی بود. از این رو، پس از ساقط نمودن اولین امارت ملوک الطوائفی بنی مناد در غرناطه و مالقه، به تصرف اشبیلیه می‌اندیشید؛ زیرا سعایت



مردم اشبیلیه علیه المعتمد بن عباد، مبنی بر هم پیمانی او با پادشاه مسیحی و تسلیم نمودن بلاد مسلمانان به آنان، وضع مالیات‌های غیر شرعی، تبذیر در مال مسلمانان برای دربار خویش، بهانه ای برای این امر فراهم کرده بود (ابن خلکان، همان: ۵/۲۹). امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین می‌دانست تسلط بر اشبیلیه که مهم‌ترین مملکت مسلمان اندلس بود، به معنای استیلا و بر تمام اندلس است. از این رو، از فقهای دربار خود برای برانداختن امیر اشبیلیه فتوا خواست، و آنان نیز به حکم آن که المعتمد بن عباد برای حفظ مملکت خود از دستیابی مرابطون با پادشاه قشتاله هم پیمان شده و به تهیه‌ی ساز و برگ جنگی اقدام نموده بود، مجوز شرعی برای جنگ با او را صادر کردند. امیر مرابطون یوسف بن تاشفین، سردار خود سیرین ابی بکر را مأمور تصرف اشبیلیه کرد. وی نیز از دورترین شهر مرزی اشبیلیه، یعنی شهر طریف، آغاز کرد، سپس رهسپار شمال شد. از سوی دیگر، فوج‌هایی از سپاه مرابطون، شهرهای ریان، جیان، قرطبه را مورد حمله قرار دادند و در شهر رنده که در دست فرزند المعتمد بن عباد، -یزیدالراضی- بود با او نبرد کردند. الراضی با قدرت از شهر دفاع می‌کرد تا شهر را از سقوط نجات دهد؛ لکن این تلاش بیهوده می‌نمود؛ زیرا سقوط قرطبه و پس از آن ابده **Ubeda** و شقوره و حصن البلاط و حصن المدور به تصرف مرابطون درآمدند. فاتح قرطبه سردار مرابطی، بطی بن اسماعیل، با هزار سوار توانست دورترین شهر اراضی مسلمانان، یعنی قلعه‌ی رباح، را تصرف کند و بر سراسر اراضی وادی الکبیر تسلط یابد (امیر عبدالله، ۱۹۵۵: ۱۶۵-۱۵۵). تنها رنده، قرمونه و اشبیلیه تصرف نشده بود. پس در هفدهم ربیع الاول سال ۴۸۴ هجری قمری، سیرین ابی بکر شهر قرمونه را نیز تصرف کرد و آماده‌ی نبرد با اشبیلیه شد. سپاهی عظیم گردآورد و در نزدیکی اشبیلیه برای المعتمد بن عباد نامه نوشت که شهر را تسلیم کند؛ لکن المعتمد بن عباد تصمیم به از دست دادن اشبیلیه نداشت، پس با آلفونسو پادشاه قشتاله برای دفع مرابطون پیمان بست و آلفونسو که می‌دانست، مرابطون پس از فتح اشبیلیه سرزمین او را تهدید خواهند کرد، سپاهی به سرداری البرهانس به کمک المعتمد فرستاد. بدین سان، دو طرف در نزدیکی حصن المدور، و به روایتی در بلمه در حوالی اشبیلیه

رویاری شدند (اعمال الاعلام، همان: ۱۶۳ و عنان، همان: ۲/۳۶۰). مرابطون قریب چهار ماه، اشبیلیه را محاصره کردند. المعتمد و لشکرش به شدت از آن دفاع نمودند (امیر عبدالله، ۱۹۵۵: ۱۷۰). در خلال این مدت جماعتی از اهل شهر از دشمنان بنی عباد آتش شورش داخلی را برافروختند، آن‌سان که امر دفاع مختل شد و مقدمات ورود مرابطون فراهم آمد (عنان، همان: ۲/۳۶۱). عاقبت مرابطون به یاری این خائنان توانستند رخنه‌ای در باروی شهر ایجاد کنند. این رخنه در کنار دروازه الفرج نزدیکی نهر بود. المعتمد بن عباد خبر یافت. او زره بر تن نداشت پوشش او جامه‌ای بود نازک. در این هنگام یکی از سواران مرابطی نیزه‌ای به زیر بغلش زد. المعتمد بر او تاخت و با شمشیر، دو نیمه‌اش نمود. مرابطون از همان رخنه گریختند؛ اما عصر همان روز سپاه مرابطون آتش در کشتی‌هایی انداختند که در وادی الکبیر پهلو گرفته بودند. بیشتر کشتی‌ها نابود شدند. مردم دریافتند که خط دفاعی شهر ضعیف شده است؛ لذا دچار رعب و وحشت شدند و بسیاری راه فرار در پیش گرفتند. همه جا هرج و مرج بود و علامت حادثه آشکار (همان‌جا). طی این مدت سیرین ابی بکر، قوای خود را گرد آورده بود تا آخرین ضربه را فرود آورد. این ضربه در روز یک‌شنبه ۲۲ ماه رجب ۴۸۴ هجری قمری فرود آمد (اعمال الاعلام، ۱۹۵۶: ۱۶۴). المعتمد بن عباد می‌خواست تا آخرین نفس از خود و کشورش دفاع کند؛ ولی این همه دلیری سود نبخشید و مرابطون بر شهر و قصرهای شاهی دست یافتند، و المعتمد و همه‌ی اهل و عیالش را به اسارت گرفتند، و پسرش مالک را در برابر چشمانش کشتند (عنان، همان: ۲/ ۳۶۱-۳۶۲). یزیدالراضی پسر المعتمد در رنده (Ronda) مقاومت می‌کرد و پسر دیگر او المعتمد در میرتله (Mertola) در جنوب پرتغال مقاومت می‌کردند؛ اما سردار مرابطی از المعتمد خواست پسرانش را وادار به تسلیم کند تا به خانواده‌شان آسیب نرسد. پس پسران المعتمد بن عباد به درخواست مادرشان -اعتمادالرمکیه- برای حفظ جان پدر تسلیم شدند و امان نامه دریافت کردند. بدین ترتیب مرابطون سراسر

مملکت اشبیلیه را تصرف کردند و دولت بنی عباد سقوط کرد (امیر عبدالله، همان: ۱۷۱).  
 عنان، همان: ۳۴۳-۳۴۲/۲).

### سقوط بنی عباد از دیدگاه مورخان مسیحی

دولت بنی عباد در ظرف چند ماه سقوط کرد و ستاره‌ی بخت آن که روزگاری در آسمان اندلس می‌درخشید و نور افشانی‌د، افول کرد (عنان، همان: ۳۶۲/۲). سقوط اشبیلیه و امارت بنی عباد و تسلط مرابطون بر سرزمین‌های مفتوحه در اندلس پس از این باعث نبردهایی با مسیحیان قشتاله شد که مورخان را به بحث درباره‌ی پیامدهای آن که نهضت بازپس‌گیری (the reconquest) نامیده‌شد، وادار نمود. [نزاع‌هایی که در نهایت] به جنگ‌های صلیبی منجر شد. توماس مادن نویسنده مسیحی، در باب چگونگی جنگ‌های امرای مسلمانان با مسیحیان اسپانیا که ناآگاه و ناخواسته زمینه‌ساز جنگ‌های صلیبی شد، چنین می‌گوید: "فاتحان مسلمانی که به سرزمین‌های شمال آفریقا حمله بردند، از تنگه‌ی جبل الطارق نیز گذشتند و اساس حکومت را در اسپانیا بنا نهادند. تا قرن هشتم نیروهای اعزامی مسلمانان از کوه‌های پیرنه گذشتند و به قلب اروپای کاتولیک پا گذاشتند...". توماس مادن در ادامه‌ی کلام خود می‌گوید: "بسیاری از مفاهیم بنیادی جنگ‌های عقیدتی در اسپانیا شکل گرفت، جایی که قرن‌ها پاپ‌ها سربازان را ترغیب می‌کردند تا فاتحان مسلمان را عقب برانند. اوایل قرن نهم (میلادی) شارلمانی به کرات در ساکسونی برای تغییر مذهب مردم جنگ به راه می‌انداخت. این جنگ‌ها مبارزه‌ی صلیبی به شمار نمی‌رفت؛ زیرا در آن نه سوگندی یاد می‌شد، نه آموزشی صورت می‌گرفت و نه قصد زیارتی در کار بود... پاپ‌ها عموماً جنبش بازپس‌گیری» را معادل جنگ‌های صلیبی مشرق می‌گرفتند و مسیحیان اسپانیا را ترغیب می‌کردند به جای روانه‌شدن به سمت سرزمین مقدس (بیت‌المقدس) در سرزمین خود با مسلمانان بجنگند و طلب بخشایش و تبرئه‌ی گناهان در انتظار کسانی بود که به این توصیه لبیک می‌گفتند" (مادن، ۱۳۸۹: ۱۷ و ۲۰۷-۲۰۶).

## نتیجه گیری

در پایان این مبحث، در باب ملوک بنی عباد در اشبیلیه می توان گفت: بنی عباد میراث از دست رفته ی امویان را در میانه و جنوب اندلس تصاحب نمودند. پس از استیلا بر دولت های کوچک بربر (بنی برزال و بنی یفرن، بنی دمر و بنی خزرون)، در جنوب اسپانیا مملکتی گسترده به وجود آوردند؛ لکن نتوانستند، اقتدار و عظمت والیانی مسلمان و قدرتمند را برای مدتی مدید به نمایش بگذارند. بنی عباد به تعهدات با همسایگان مسیحی خود - آلفونسو و جانشینش - که همواره او را تهدید می کردند، همیشه و تا آخرین توان خود پایبند بودند؛ اما در عهد شکنی و دسیسه چینی علیه دیگر مسلمانان و همتایان خود رفتاری غیرمنصفانه و ناجوانمردانه داشتند. آنان در پی برانداختن بربرها از اندلس بودند؛ اما به رغم این تفکر خود، با برخی از ملوک بربر علیه دیگری هم پیمان می شدند. اینان به آنچه نمی اندیشیدند، مصالح مسلمانان، حفظ نفوس آنان و حفظ بیت المال مسلمانان بود. در پرداخت جزیه از بیت المال مسلمانان به مسیحیان راه افراط می رفتند، در حالی که هیچ سودی عایدشان نشد. ملوکی بودند که بر طبق نص صریح قرآن "أشداء علی الکفار رُحماء بینهُم" نبودند؛ بلکه بر زورمداران رحم می کردند و بر مسلمانان و هم کیشان خود سخت می گرفتند. در برخورد با رعایا با بی توجهی برخورد می کردند، و با دشمنی و کینه توزی نسبت به دیگر امرای مسلمان راه را برای بزرگ ترین دشمن مسلمانان که همانا مسیحیان بودند، هموار نمودند و با رعایت اصل پایبندی به تعهدات با همسایگان مسیحی خود برای نبرد با همسایگان مسلمان، خزاین مسلمانان را خالی و سرزمین های آنان را ویران می نمودند.

ابن عباد در اشبیلیه قدرتمندترین فرمانروایان اندلس اسلامی پس از امویان بودند. در زمانی قریب به بیست سال همه ی امارات کوچک غربی اندلس را به زیر سلطه ی خود درآوردند و پس از آن متوجه امارت های شرق وادی الکبیر در جنوب اندلس شدند و همه را به قلمرو خود ضمیمه کردند و بی وقفه در پی ایجاد تفرقه، توطئه و دست اندازی به

دیگر امارت‌های مسلمان بودند. هرگز به اتحاد مسلمانان نمی‌اندیشیدند. در اندیشه‌ی احیای امپراتوری از دست رفته‌ی اموی به شکلی جدید نبودند. در حالی که می‌توانستند با تشکیل یک دولت مرکزی مقتدر و در پناه گرفتن دولت‌های کوچک محلی و نژادهای مختلف، علاوه بر حفظ نفوس مسلمانان، برای حفظ سرزمین اندلس پس از امویان، قدرتی بلامنازع در برابر مسیحیان متجاوز باشند. متأسفانه چنین نشد، زیرا هنگامی که سرزمینی را از همسایگان مسلمان خود می‌گرفتند، در پی آبادانی و ارتقای زندگی مسلمانان آن‌جا بر نمی‌آمدند. آنچه به قول رسول گرامی اسلام باعث ایجاد امر "مؤلفه قلوبهم" می‌شد، انجام نمی‌گرفت.

از این همه که گفته شد، این سؤال در ذهن شکل می‌گیرد که علل این حوادث را در چه امری می‌توان یافت؟ و در جواب چنین می‌توان گفت: عدم آشنایی به دستورات و تأکیدات رسول گرامی اسلام به امرا و قدرتمندان امت اسلام در حفظ اتحاد مسلمانان. عدم آشنایی ملوک به احکام جهاد و دلایل آن، و عدم درک عمیق آموزه‌های دینی، تکبر و بی‌تدبیری، طمع ورزی بی‌حاصل و عدم تحمل امیران و ملوک دیگر، عدم توانایی در حفظ دستاوردهای مسلمانان در اندلس، و بی‌توجهی به آنچه عامل اتحاد و حفظ نفوس مسلمانان می‌شد. این ملوک، به جای تکیه بر قدرت امت مسلمان در گرفتاری‌ها، دست یاری به سوی اصلی‌ترین و دیرینه‌ترین دشمنان امت اسلام یعنی مسیحیان دراز می‌نمودند. بهره گرفتن از وزرا و دبیران یهودی و مسیحی، کمک خواستن از سپاهیان مزدور مسیحی برای نابودی سرزمین‌های دیگر مسلمانان و باز گذاشتن دست آنان برای کشتار نفوس مسلمین و تاراج اموال سرزمین‌های مغلوب شده‌ی مسلمانان توسط همپیمانان مسیحی و راضی شدن به ذلت و خواری مسلمانان در برابر دشمنان، بی‌تعصبی نسبت به رنج به اسارت رفتن زنان و مردان مسلمان به دست آنان (چنان که در نبرد آلفونسو با مردم طلیطله دیده‌شد)، دلایلی اندک بود از بسیاری دیگر از آنچه این اتفاقات را رقم زد.

بنی عباد پس از آن از سپاه مغربی مرابطون برای شکست آلفونسو یاری گرفتند و مسیحیان به دست قوای مرابطون از اندلس بیرون رانده شدند. پس از مدتی المعتمد بن عباد دوباره به راه گذشته بازگشت و علیه مرابطون با مسیحیان هم‌دست شد، و برای برانداختن قوای مرابطی از اندلس، با پرداخت جزیه و هدایایی با مسیحیان در این امر هم‌پیمان شدند. از این رو، می‌توان گفت: امرای بنی عباد بیش از هر یک از ملوک مسلمان، نقش اصلی را در تحلیل رفتن قوای اسلام و تضعیف ریشه‌های قدرت امارت خویش و به خطر انداختن موقعیت مسلمانان در اندلس داشته‌اند، و در پایان این مقال می‌توان به این آیه از قرآن کریم اشاره کرد که در سوره‌ی نمل آیه شریفه‌ی ۳۴ فرمود: "... قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا أَذْلَةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ".

### کتابنامه

۱. قرآن کریم، سوره‌ی ۴۸ (فتح)، آیه‌ی ۲۹.
۲. ابراهیم حسن، حسن. ۱۳۷۶، **تاریخ سیاسی اسلام**؛ ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات جاویدان.
۳. ابن‌البار، محمد ابن عبدالله. ۱۹۶۳، **حله السیراء**، تحقیق حسین مونس، قاهره، الشرکه العربیه.
۴. ابن اثیر، عزالدین. ۱۹۸۹، **الکامل**، بیروت، داراحیاء.
۵. ابن اثیر، عزالدین. ۱۳۵۲، **الکامل**، ترجمه‌ی ابوالقاسم حالت، عباس فیلی، سیدمحمد روحانی، تهران، انتشارات اساطیر.
۶. ابن حزم اندلس، علی. ۱۹۸۵، **طوق الحمامه**، تصحیح صلاح الدین قاسمی، تونس، [بی نا].
۷. ابن حیان اندلسی، ابومروان محمد. ۱۹۶۲، **المقتبس فی انباء اهل الاندلس**؛ به کوشش محمود علی مکی، بیروت، [بی نا]، (و ۱۹۷۱ لجنة احیاء التراث).
۸. ابن خطیب، لسان الدین. ۱۹۵۶، **اعمال الاعلام**، تصحیح لویی پروونسال، بیروت. دارالمکشف.

۹. ابن خطیب، لسان الدین. ۲۰۰۱، **الاحاطه فی اخبار غرناطه**، تحقیق محمد عبدالله عنان، قاهره.

۱۰. ابن خلدون، عبدالرحمان ابن محمد. ۱۳۷۵، **العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر**، ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۱. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. ۱۳۹۰، **مقدمه فی التاریخ**، ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سیزدهم.

۱۲. ابن خلکان، شمس‌الدین احمد. ۱۹۶۸، **وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان**، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارصادر.

۱۳. ابن صاعد اندلسی، ابوالقاسم صاعد ابن احمد. ۱۳۷۶، **التعریف طبقات الامم**، تصحیح غلامرضا جمشیدنژاد، تهران، انتشارات هجرت.

۱۴. ابن عذاری مراکشی، احمد بن محمد. ۱۹۵۱، **البيان المغرب فی اخبار اندلس و المغرب**، تحقیق لویی پروونسال، بیروت، دارالثقافه.

۱۵. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل بن محمد. ۱۸۴۰، **تقویم البلدان**، پاریس.

۱۶. ابن الکردبوس، ابومروان. ۱۹۷۱، **تاریخ الاندلس**، تحقیق احمد مختار العبادی، مادرید، معهد الدراسات الاسلامیه.

۱۷. ارسلان، شکیب. ۱۳۸۶، **تاریخ فتوحات اسلامی و اروپا**، ترجمه‌ی علی دوانی، مشهد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۸. امیر عبدالله، التیان. ۱۹۳۵-۱۹۴۶، **تصحیح لویی پروونسال**، قاهره، [بی نا].

۱۹. چاپمن، چارلی. ۱۹۳۱، **تاریخ اسپانیا**، نیویورک.

۲۰. حتی، فلیپ ک. ۱۳۴۴، **تاریخ عرب**، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات فرانکلین.

۲۱. حمیری، محمدابن عبدالمنعم. ۱۹۸۴، **الروض المعطار فی خبر الاقطار**، تصحیح احسان عباس، بیروت، مکتبه البنان.

۲۲. حمیری، محمدابن عبدالمنعم. ۱۹۳۷، **صفه جزیره اندلس**، تحقیق لویی پروونسال، قاهره، لجنه التراث التألیف و الترجمة و النشر.

۲۳. زیدان، جرجی. ۱۳۸۹، **تاریخ تمدن اسلام**، ترجمه‌ی علی جواهر کلام، تهران، امیر

۲۴. عنان. ۱۳۶۶، **تاریخ دولت اسلامی در اندلس**، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات کیهان.
۲۵. قرچانلو، حسین. ۱۳۸۰، **جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی**، تهران، انتشارات سمت.
۲۶. مادن، توماس. ۱۳۸۹، **نگاهی نو و فشرده به تاریخ جنگهای صلیبی**، ترجمه‌ی عبدالله ناصری طاهری و اکرم اکرمی، تهران، نشر علم، چ ۱.
۲۷. مراکشی، احمد ابن عبدالواحد. ۱۹۴۸-۱۹۴۹، **المعجب**، تصحیح محمد سعید العریان و محمد العربی العلی، قاهره.
۲۸. معین، محمد. ۱۳۷۱، **فرهنگ فارسی**، تهران، امیر کبیر. چ ۸.
۲۹. مقدسی، محمد ابن احمد. ۱۳۶۸، **احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم**؛ ترجمه‌ی علینقی منزوی، تهران، شرکت مولفان و مترجمان.
۳۰. مقرئ تلمسانی، احمد بن محمد، ۱۹۶۸، **نفخ الطیب فی غصن اندلس الرطیب**، تصحیح محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت.
۳۱. موننگمری، وات. ۱۳۷۱، **اسپانیای اسلامی**، ترجمه‌ی محمد طالقانی، تهران، نشر یلدا، چ ۲.
۳۲. مونس، حسین. ۱۳۷۵، **اطلس تاریخ اسلام**، ترجمه‌ی آذرتاش آذرنوش، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۳۳. مونس، حسین. ۱۹۶۳، **رحله الاندلس**، قاهره.
۳۴. نعنعی، عبدالمجید. ۱۳۸۰، **دولت امویان اندلس**، ترجمه‌ی محمد سپهری، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ ۳.
۳۵. یعقوبی، ابن واضح احمد ابن اسحاق. ۱۳۵۶، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.